

بررسی دیدگاه علامه طباطبایی در مورد خداشناسی در تفسیر المیزان (بخش سوم)



دکتر فضل الله خالقیان

استادیار دانشگاه قرآن و حدیث، تهران

معرفت السیر

رابطه ذات حق با مخلوقات

بین ذات حق تعالی و مخلوقاتش چه رابطه‌ای برقرار است؟ آیا این رابطه از نوع بینونت است یا سنخیت و یا عینیت؟ در خصوص این بحث مهم و جنجال‌برانگیز در پی آنیم که با عرضه این پرسش بر المیزان پاسخ مؤلف آن را دریافت نماییم.

از آنجا که مباینت میان خالق و مخلوق، به‌ویژه در روایات مورد تصریح و تأکید قرار گرفته، کسی - از جمله مفسر ما - نمی‌تواند آن را انکار کند. نهایت اینکه باید دید چه تفسیری از این بینونت ارائه می‌شود.

بحث را با سخنی از امیرالمؤمنین - علیه‌السلام - آغاز می‌کنیم که در خطبه‌ای می‌فرماید: «خداوند به‌سبب قهر و غلبه‌اش بر اشیا و قدرتی که بر آن‌ها دارد از آن‌ها مباین و جد است، و اشیا هم با خضوعشان برای خداوند و رجوعشان به‌سوی او با وی مباینت پیدا کرده‌اند».

علامه طباطبایی براساس عدم محدودیت ذات حق، چنین نتیجه می‌گیرد که مباینت خدا از خلقتش به‌معنای انفصال و انزال نیست، بلکه همان‌طور که در سخنان امام علیه‌السلام آمده، به‌معنای قاهریت و قدرت خداوند نسبت به اشیا و خضوع و رجوع اشیا به خداست.

تصور ابتدایی از مباینت این است که چیزی از چیز دیگر که بدان اتصال و یا با آن امتزاج داشته جدا گردد و بین آن‌ها فاصله بیفتد. چنین مباینتی که از آن به‌عنوان «بینونت عزلی» یاد شده است مستلزم مادیت و تشبیه و توالی فاسد دیگری است و به‌همین جهت در روایات به‌شدت مورد انکار قرار گرفته و به جای آن از مباینت و

جدایی صفتی سخن گفته شده است. اهمیت این مسئله تا آنجاست که در کلامی از علی - علیه‌السلام - توحید خدا براساس همین مباینت و تمییز تعریف شده است. از مجموع آنچه گفته شد فهمیده می‌شود که مفسر گران‌قدر ما قائل به مباینت است و ملاک و مناط این مباینت را در همان وحدت قهاریه می‌داند، که گفته شد غیر وحدت عددی و در واقع همان وحدت اطلاقی است.

راه‌های شناخت خدا

به‌طور کلی دو راه برای معرفت خدا وجود دارد. این دو راه، که برگرفته از قرآن مجید است، عبارت‌اند از: سیر در آیات آفاقی و سیر در آیات انفسی. علامه معتقد است سیر انفسی سودمندتر از سیر آفاقی است. صرف‌نظر از استشهاد به کلامی از امیرالمؤمنین - علیه‌السلام - در این باب دو دلیل نیز برای اثبات مدعای فوق ارائه می‌کنند.

دلیل نخست آنکه معرفت نفس عادتاً ملازم با اصلاح اوصاف و اعمال نفس است. چرا که نظر در آیات نفس سبب می‌شود انسان بر ذات نفس و قوا و ادوات روحی و بدنی آن اطلاع پیدا کند و نسبت به اعتدال یا طغیان و ملکات یا ردائل آن و احوال نیک و بدش آگاهی پیدا کند و در نتیجه بیماری و داروی نفس را بشناسد و در صدد اصلاح آن برآید؛ در حالی که در معرفت آفاقی این فاصله طولانی شده و داعیه اصلاح از مکانی بعید انسان را صدا می‌زند!

اما دلیل دوم و البته مهم‌تر، آنکه دقت و تأمل در آیات آفاقی و معرفت حاصل از آن نظر فکری و علم حصولی است. در حالی که توجه و تأمل در نفس و قوا و اطوار

به‌طور کلی دوراه

برای معرفت خدا

وجود دارد. این

دوراه، که برگرفته

از قرآن مجید

است، عبارت‌اند

از: سیر در آیات

آفاقی و سیر در

آیات انفسی. علامه

معتقد است سیر

انفسی سودمندتر از

سیر آفاقی است



دیگرسو چون کتاب و سنت متفقاً و سیره معصومین - علیهم السلام - مبتنی بر پذیرش ایمان کسی است که از راه نظر آفاقی پی به وجود خدا برده است. لذا این طریقه هم در حد خویش نافع و سودمند است.

معرفت خدا به خدا

در روایات اهل بیت - علیهم السلام - مطلب ارجمندی تحت عنوان معرفت خدا به خدا (معرفه الله بالله) مطرح شده است. یکی از مهم ترین روایات در این زمینه، حدیثی است که در توحید صدوق از امام صادق - علیه السلام - نقل شده است: «هر کس چنین گمان کند که خدا را به سبب حجابی یا به کمک صورتی یا مثالی می شناسد مشرک است؛ چرا که حجاب و صورت و مثال غیر اویند و حال آنکه او به نفس ذات خویش واحد است. پس کسی که او را به غیر خودش واحد می داند چگونه به توحید راه دارد. جز این نیست که هر کس خدا را شناخته، او را به خود خدا شناخته است و کسی که او را به خودش نشناسد، وی را نشناخته، بلکه به غیر او معرفت حاصل کرده است.»

از همین جا مسئله «معرفت خدا به خدا» به صورت جدی مطرح می شود. سخن دیگری از امام صادق - علیه السلام - مبین این نحو از معرفت است. حضرت پس از نفی انواع معرفت هایی که آلوده به شرک است طریقه صحیح معرفت توحیدی خدا را چنین معرفی می کند: «... معرفت ذات و شخص شاهد (حاضر) قبل از درک اوصاف اوست و حال آنکه شناخت اوصاف شخص غائب قبل از معرفت و مشاهده عین ذات اوست. پرسیدند: و چگونه ذات شخص شاهد قبل از صفت وی شناخته می شود؟ فرمودند: (خود) او را می شناسی و علمش را می دانی و خودت را به سبب او می شناسی نه اینکه خودت را از طریق خود بشناسی و می فهمی که آنچه در نفس است برای خدا و به واسطه او (محقق) است. همان طور که (برادران یوسف) به یوسف گفتند: «آیا تو خود یوسف هستی؟» (سوره یوسف آیه ۹۰). و یوسف در جواب گفت: «من یوسف هستم و این برادر من است.» پس آنان وی را به خودش شناختند نه آنکه به کمک غیر او به وی معرفت حاصل کنند و ضمناً این طور نبود که او را به تخیل و توهم قلبی در درون خودشان اثبات کنند.»

با ملاحظه حدیث فوق، به ویژه با توجه به تفسیری که بین معرفت خدا به خدا و نحوه شناخت برادران یوسف از

وجودش و معرفتی که از آن به دست می آید، امری شهودی و علمی حضوری است و نیک می دانیم تصدیق فکری در تحقیق محتاج به تنظیم قیاس و استعمال برهان است و تنها تا زمانی که انسان متوجه به مقدمات استدلالی است و از آن غافل نشود، ثمره آن یعنی تصدیق فکری باقی است و از این رو در اثر زوال اشراف بر دلیل آن، علم و تصدیق هم زائل می شود و شبهات تکثیر پیدا می کنند و دامنه اختلافات بالا می گیرد.

اما در علم به نفس و قوای آن چنین محذوری وجود ندارد چرا که این علم به سبب حضوری بودنش، از قبیل عیان و مشاهده است. انسان وقتی مشغول به مطالعه و سیر در احوال نفس خویش می شود و فقر خود را به پروردگارش و نیازمندی اش به وی را در تمام حالات وجودی ملاحظه می کند، نفس خود را متعلق به ساحت عظمت و کبریای پروردگار می یابد و خویش را در وجودش و حیات و علم و تمام صفات و افعالش به موجودی که از نظر جمال و جلال و هر کمالی نامتناهی است متعلق می یابد.

نتیجه این سیر نفسانی به آنجا ختم می شود که انسان خود را از همه چیز، جز از پروردگارش که محیط به باطن و ظاهر اوست منقطع می یابد و خویش را - هر چند در بین مردم باشد - در خلوتی دائمی با پروردگارش می یابد. در چنین موقعیتی انسان از همه چیز منصرف می شود و فقط به سوی پروردگار خود توجه می کند و هر چیزی غیر او را به فراموشی می سپارد و دیگر چیزی بین او و خدایش حجاب واقع نمی شود.

به نظر ایشان، حق معرفتی که مقدر انسان است و به بیش از آن دسترسی ندارد، همین معرفت و سیر انفسی است. در حالی که معرفت فکری، که محصول نظر در آیات آفاقی است، چیزی جز معرفت به صورت ذهنی از یک صورت ذهنی نیست و خداوند منزّه از آن است که ذهنی بر او احاطه پیدا کند یا ذات مقدسش مساوی با صورتی ذهنی باشد که مخلوقی آن را تصور کرده است.

نتیجه ای که از بحث حاضر به دست می آید این است که معرفت حاصل از نظر در آیات انفسی نه تنها والا تر و ارزشمندتر است بلکه اساساً معرفت حقیقی به خداوند متعال تنها از این راه دست یافتنی است.

اما باید توجه داشت که معرفت آفاقی کماکان جایگاه خود را باید حفظ کند چرا که عموم مردم از رسیدن به معرفت نفس - با ویژگی هایی که گفته شد - قاصرند و از

هر کس خدا را
شناخته، او را به
خود خدا شناخته
است و کسی که
او را به خودش
نشناسد، وی را
نشناخته، بلکه
به غیر او معرفت
حاصل کرده است.



وی به عمل آمده است، فهمیده می‌شود که این معرفت از سنخ علوم حصولی با واسطه، اعم از اینکه واسطه صورت ذهنی یا توهم قلبی باشد نیست، بلکه نوعی شناخت بی‌واسطه و شهودی است که انسان خدا را می‌یابد و او را به خودش نه چیز دیگری که مخلوق وی یا ساخته ذهن بشر است، می‌شناسد.

نکته دیگری که در این حدیث شریف چشمگیر است این است که در چنین معرفت شهودی انسان حتی نفس خود را هم به سبب خدا می‌یابد و می‌شناسد. یعنی وقتی به معرفت شهودی خدا نائل شد آن موقع است که حقیقت نفس خویش را می‌شناسد و می‌فهمد که هر چه در اوست متعلق به خدا و به سبب اوست. ظاهراً همین قسمت از حدیث موجب شده که علامه معرفت انفسی خدا را همان «معرفة الله بالله» بداند.

از نظر ایشان، انسان وقتی به ملاحظه آیت نفس خود مشغول شد و در خلوت خویش از غیر خویش برید همین امر سبب می‌شود که از همه چیز منقطع گشته و تنها به پروردگار خویش توجه کند. به این ترتیب معرفت خدا بدون هیچ واسطه حاصل می‌شود. چرا که انقطاع باعث برطرف شدن حجاب‌ها و حائل‌ها می‌گردد و در پی آن انسان به سبب مشاهده ساحت عظمت و کبریا از نفس خویش نیز غافل می‌شود. چنین معرفتی شایسته است که معرفت خدا به خدا نام گیرد. در اثر چنین معرفتی آدمی حقیقت نفس خویش را درک می‌کند و می‌فهمد که مطلقاً فقیر الی الله و مملوک اوست.

اسمای حسنای الهی

در سورة مبارکه اعراف از اسمای حسنای الهی سخن به میان آمده است: و لله الاسماء الحسنی فادعوه بها و ذروا الذین یلحدون فی اسمائه سیجزون ما کانوا یعلمون (اعراف، ۱۸۰) و نام‌های نیکوتر به خدا اختصاص دارد. پس او را به آن‌ها بخوانید و کسانی را که در مورد نام‌های او منحرف می‌شوند وانهید. به زودی به (سزای) آنچه می‌کردند جزا داده خواهند شد.

از دیدگاه علامه طباطبایی تمام اسم‌هایی که ما برای نامیدن اشیا و معرفی آن‌ها به کار می‌بریم، برای مصادیقی وضع شده‌اند که در بین ما وجود داشته و از شائبه نقص و حاجت خالی نیست. با این تفاوت که در بین آن اسم‌ها برخی به گونه‌ای است که به هیچ وجه نمی‌توان جهت نقص



از نظر ایشان،
انسان وقتی به
ملاحظه آیت نفس
خود مشغول شد و
در خلوت خویش
از غیر خویش برید
همین امر سبب
می‌شود که از
همه چیز منقطع
گشته و تنها به
پروردگار خویش
توجه کند

و حاجت را از وی جدا کرد، مثل جسم و رنگ و امثال آن؛ ولی برخی دیگر از نام‌ها این‌طور نیستند. برای مثال، علم، حیات و قدرت در موجودات امکانی و مخلوقات با وضعیت خاصی که از نقص و احتیاجشان حکایت می‌کند توأم است. علم در ما، عبارت است از احاطه به چیزی از طریق اخذ صورت آن از خارج و به وسیله ابزار مادی و به همین ترتیب در مورد قدرت و حیات.

در این صورت، یعنی با لحاظ آن ویژگی‌های امکانی حاکی از نقص و احتیاج نمی‌توان این اسامی را به خداوند متعال نسبت داد اما اگر معانی آن نام‌ها را از خصوصیات مادی و جهات نقص و حاجت تجربید کنیم، در اطلاق آن معانی بر خداوند متعال اشکالی باقی نمی‌ماند. یعنی خداوند عالم است اما نه به علمی شبیه علم ما بلکه به علمی که شایسته ساحت قدس او است.

از نظر ایشان، به اقتضای آیه شریفه هر نام نیکویی در دار وجود متعلق به خدای سبحان است و از آنجا که خداوند متعال برخی از این معانی و اسما را به غیر خود هم نسبت داده (نام‌هایی مثل علم و حیات و خلق و...) پس مراد از اینکه نام‌های نیکو متعلق به اوست عبارت از این است که حقیقت آن معانی به او اختصاص دارد و هیچ کس و هیچ چیز در حقیقت آن معانی شریک خداوند متعال نیست.

با این وصف، ایشان نظریه سلبی بودن صفات را منتفی می‌دانند. خاتمه این مقاله را به ذکر سخنان علامه در این باب اختصاص می‌دهیم: «از آنچه گفته شد فساد این گفتار آشکار می‌شود که می‌گوید: به جهت رعایت تنزیه صفات خدا از صفات مخلوقاتش، معانی صفات خداوند متعال به نفی برمی‌گردد. بنابراین، معنای علم و قدرت و حیات در مورد خداوند عبارت است از عدم جهل و عجز و مرگ، و همچنین در سایر صفات عالیّه خداوند متعال. اما این گفتار باطل است؛ زیرا مستلزم نفی تمام صفات کمالی از حق تعالی می‌شود و به تحقیق دانستی که سلوک فطری ما این سخن را دفع می‌کند و ظواهر آیات کریمه با آن در تنافی است. همچنین اینکه عده‌ای قائل به زیادت صفات بر ذات گشته یا تن به نفی صفات داده ولی به اثبات آثار آن صفات پرداخته‌اند و عقاید دیگری مثل این‌ها که در باب صفات الهی ابراز شده، جملگی به سبب کیفیت سلوک فطری ما، باطل است.»

مشروح در

[HTTP://ROSHDMAG.IR/WEBLOG/MAAREFESHLAMI](http://roshdmag.ir/weblog/maarefeshlami)